

# Criticism and Analysis of Mahdi Bazargan's Intra-religious Evidence on the Negation of Religious Rule

Seyyed Karim Khoobbin Khoshnazar<sup>1</sup>

## Abstract

The need to raise the issue of governance in general and religious governance in particular is one of the inevitable issues in today's world. With the emergence of the Islamic revolution and the issues and events surrounding it, the proof and negation of the issue of religious rule with one of the two approaches, internal and external, or both of them, has been the subject of serious attention by many thinkers. Mehdi Bazargan is one of the thinkers who chose two different approaches in two periods of his intellectual life, respectively. By insisting on the intra-religious approach, he first tried to prove the religious rule by explaining the realm of religion and the mission of the Prophets, and later - for various reasons - by insisting on the same approach, he tried to deny it.

Today, after 40 years of the success of the Islamic revolution, we still see that some thinkers insist on the arguments of the likes of Bazargan, and discuss the negation of religious rule. Therefore, re-reading and criticizing the arguments of such people with the reasoning method taken from the text of the Qur'an and the Sunnah, in order to enlighten and deepen the thoughts, seems extremely necessary.

The present article uses an intra-religious approach; both through narrative and historical evidence and in a descriptive and analytical way, contrary to Bazargan and his like-minded people, he has reached outcomes contrary to his conclusions about the realm of religion and believes that religious rule is precisely defined within the realm of religion. The method of data collection in this research is a library.

**Keywords:** Mahdi Bazargan, the domain of religion, religious rule, intra-religious approach, Verse of Appointment

1. Assistant Professor, Department of Quranic Exegesis and Qur'anic Sciences. University of Education and Qur'anic Sciences, Malayer, Iran. khoshnazar@quran.ac.ir

## نقد و تحلیل ادله درون دینی مهدی بازرگان در نفی حکمرانی دینی

سید کریم خوب بین خوش نظر<sup>۱</sup>

### چکیده

ضرورت طرح مسأله حکمرانی به نحو عام و حکمرانی دینی به نحو خاص، از مسائل اجتناب ناپذیر دنیای امروز است. با ظهور انقلاب اسلامی و مسائل و اتفاقات پیرامون آن، اثبات و نفی مسأله حکمرانی دینی با یکی از دو رهیافت درون و برون دینی و یا هر دوی آنها مورد اهتمام جدی بسیاری اندیشمندان قرار گرفت. مهدی بازرگان از جمله اندیشمندانی است که در دو دوره از حیات فکری خویش - به ترتیب - دو رویکرد متفاوت را برگزید. وی با تمسک به رهیافت درون دینی، ابتدا از رهگذر بیان قلمرو دین و رسالت پیامبران، به اثبات حکمرانی دینی پرداخت و بعدها - به علل مختلف - با تمسک به همان رهیافت به نفی آن مبادرت ورزید. امروز پس از گذشت چهل سال و اندی از انقلاب اسلامی هنوز شاهدیم که برخی از اندیشوران با تمسک به ادله امثال بازرگان، از نفی حکمرانی دینی سخن می رانند؛ لذا بازخوانی و نقد ادله این دست از افراد با روش استدلالی برگرفته از متن قرآن و سنت، برای تنویر و تعمیق افکار، به غایت ضروری به نظر می رسد. نوشتار حاضر با اخذ رهیافت درون دینی؛ اعم از ادله نقلی و شواهد تاریخی و به شیوه توصیفی تحلیلی به خلاف بازرگان و همفکران او، به نتایجی خلاف نتایج وی در باب قلمرو دین دست یافته، بر این باور است که حکمرانی دینی دقیقاً داخل در قلمرو دین تعریف می گردد. شیوه گردآوری داده ها در این پژوهش کتابخانه ای می باشد.

**کلید واژه ها:** مهدی بازرگان، قلمرو دین، حکمرانی دینی، رهیافت درون دینی، آیه بعثت.



## ۱. مقدمه و بیان مسأله

ضرورت پرداختن به حکمرانی دینی و تشکیل حکومت اسلامی از مسائل اجتناب ناپذیر جوامع دینی به شمار می آید. مهدی بازرگان؛ از جمله اندیشمندانی است که به این مسأله مهم و حیاتی در دوره های مختلف زیست فکری خویش، از زوایای مختلف نگریسته است. مسأله حکمرانی دینی ارتباط وثیقی با بحث قلمرو دین دارد؛ به این معنا که اگر به قلمرو دین به نحو اکثری و یا معتدلانه و منطبق بر واقعیات نگریسته شود، بی تردید مسأله مهمی؛ همچون حکمرانی دینی و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در قلمرو دین جایگاه خود را خواهد یافت، ولی اگر نگاه به قلمرو دین، نگاهی اقلی باشد، بی تردید مسأله یاد شده در این مقوله جایگاهی نخواهد داشت. به نظر می رسد در تبیین درست قلمرو دین، دست کم دو مسأله «جامعیت و کمال دین» و «خاتمیت و تلازم آن با جامعیت و کمال دین» باید مورد بررسی قرار گیرد. از آن جا که مباحث مورد عنایت مهدی بازرگان در تبیین و تحدید قلمرو دین، و در نتیجه اثبات و نفی حکمرانی دینی، در دو دیدگاه متقدم و متأخر وی معطوف به اهداف بعثت پیامبر بوده، و جامعیت و کمال دین و ضرورت و یا عدم ضرورت تشکیل حکومت دینی را از این رهگذر مورد بررسی قرار داده است، به ناچار نگارنده نیز به نقد و بررسی این بخش پرداخته، از بحث خاتمیت و تلازم آن با جامعیت و کمال دین - از باب سالبه به انتفای موضوع - پرهیز می نماید. قابل ذکر است که رهیافت مورد عنایت و اتخاذ بازرگان در اصطیاد قلمرو دین و اهداف آن، به خلاف برخی از همفکران وی، رهیافت درون دینی می باشد؛ به این معنا که وی با بررسی و تبیین اهداف بعثت پیامبر از رهگذر مراجعه به متون دینی (قرآن و سیره)، مبادرت به تبیین و تحدید قلمرو دین و ... نموده است. آن چه در این میان حائز اهمیت است، این که تبیین و تحدید جامعیت و کمال دین و قلمرو آن، هنوز برای بسیاری از اندیشوران حوزه و دانشگاه حد و رسم منطقی خود را نیافته، در محاق ابهام و عدم وضوح قرار دارد و لذا هر از چند گاهی مشاهده می گردد که برخی از آنان به نفی حکمرانی دینی و اموری از این سنخ، دست می یازند. از آن چه گفته شد، ضرورت پرداختن به این مسأله مهم و حیاتی تبیین می گردد. از این رو، مسأله پژوهش حاضر، به طور واضح این است که نقد و تحلیل دیدگاه بازرگان در نفی حکمرانی دینی، با چه رهیافت درون و برون دینی انجام می پذیرد؟ پیش فرض پژوهش حاضر بر این امر استوار است که با پذیرش جامعیت و کمال دین؛ به نحو اکثری و یا معتدلانه، تحدید و تبیین قلمرو آن تسهیل گشته، می توان ضرورت حکمرانی دینی و تشکیل حکومت را با تمسک

به دو رهیافت درون و برون دینی و یا یکی از آنها به اثبات رساند. شایان ذکر است در مورد اندیشه سیاسی بازرگان مقالاتی فراوانی نگاشته شده است که از جمله آنها می‌توان به مقاله «دین و دولت در اندیشه بازرگان» (علی عظیمی نژادان) اشاره کرد که ذهن نویسنده بیشتر معطوف به تبیین نگرش پراگماتیستی و فایده‌گرایانه بازرگان از دین است. همچنین مقاله «حکومت در اندیشه سیاسی مهدی بازرگان» (مسعود غفاری و علی محمد زاده) که نویسندگان محترم آن بیشتر از جنبه حقوقی، اندیشه سیاسی وی را مورد بررسی قرار داده‌اند، و نیز «رابطه دین و سیاست در اندیشه مهدی بازرگان» که معطوف به بحث از دو نظریه تفکیک و تداخل در باب دین و سیاست نگاشته شده، اشاره کرد. تمایز نوشتار حاضر با مقالات یادشده در اتخاذ صریح رهیافت درون دینی و با تبیینی استدلالی و متمایز می‌باشد که معطوف به اثبات حکمرانی دینی و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی از بطن و متن آموزه‌های دینی است. پس از این مقدمه کوتاه، ذکر این نکته ضروری است که عموم کسانی که - اثباتاً و نفیاً - به تحلیل دیدگاه‌های بازرگان مبادرت ورزیده‌اند، دو دوره متمایز (میان سالی و کهن سالی) برای حیات فکری وی بر شمرده‌اند. نگارنده نیز بر همین اساس، به تبیین و نقد دو دیدگاه متقدم و متأخر بازرگان پرداخته و به تبع دو دیدگاه یادشده، از تعبیر بازرگان متقدم و بازرگان متأخر در طول مباحث استفاده می‌نماید.

## ۲. تبیین ادله بازرگان متقدم در باب قلمرو دین و حکمرانی دینی

نگرش غالب بر اندیشه‌های دینی بازرگان در دوران میان سالی وی، نگرش حداکثری از دین بوده، همه عرصه‌های بشر؛ اعم از دنیا و آخرت را در بر می‌گیرد. بنا به گزارش عبدالکریم سروش، بازرگان در این مرحله از حیات فکری خویش واجد یک تلقی کاملاً ایدئولوژیک از دین بوده، «کوشید دین را در جامه یک ایدئولوژی عرضه کند و [کتاب] «بعثت و ایدئولوژی» را بنویسد. ایدئولوژی اندیشی در عرصه دین؛ معنایش جز این نیست که اولاً، مکتبی مولد و مبارز عرضه کنیم؛ ثانیاً، نشان بدهیم که این مکتب همان قدر به درد دنیا می‌خورد که بقیه مکاتب، و بلکه بهتر از آنها دنیای ما را آباد می‌کند». (سروش، ۱۳۷۶، صص ۱۲۶-۱۲۷) از گزارش مزبور به خوبی بر می‌آید که ایدئولوژی اندیشی بازرگان در عرصه دین، ناظر به همه عرصه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی؛ از جمله حکمرانی دینی بوده است.

بازرگان در بخش دوم کتاب بعثت و ایدئولوژی، ضمن تصریح به ظرفیت بالای قرآن و سنت در دارا بودن آموزه‌های مربوط به حکومت، سیاست و اجتماع تأکید



می کند که دین اسلام مسأله حکومت و ولایت را از آهَمّ مسایل دینی دانسته، مراقبت از آن را در ردیف نماز و روزه و بلکه مقدم بر آنها می شمارد. وی می نویسد: قرآن و سنت سرشار از آیات و اعمال مربوط به امور اجتماعی و حکومت هستند... سکه تشیع اگر یک روی آن دینی و فکری است، روی دیگرش سیاسی و اجتماعی بوده و تا ظهور دولت حقه امام زمان ادامه خواهد داشت؛ اسلام نه تنها نسبت به سیاست و اداره اجتماع بی طرف و بی علاقه نبوده است، بلکه مسأله حکومت یا ولایت را از آهَمّ مسائل دینی می داند و... مراقبت از حکومت را در ردیف نماز و روزه و بلکه مقدم بر آنها می شمارد. (بازرگان، ۱۳۴۵، صص ۷۷-۷۸)

بازرگان در بخش سوم از کتاب بعثت و ایدئولوژی، ضمن تبیین مبانی ایدئولوژی الهی، از مفهوم و معنای حکومت و اسامی مختلف «حاکم اسلامی»؛ از جمله خلیفه، امام، والی، ولی امر و سلطان بر مبنای آیات و روایات بحث نموده، اهمیت فوق العاده دین نسبت به امر حکومت، و خوب توجه مردم نسبت به آن و برخی امور مرتبط را نتیجه می گیرد. وی می نویسد:

از مجموعه آیات و احادیث فوق نکات و نتایج زیادی بر می آید؛ از آن جمله:  
 ۱. اهمیت فوق العاده ای که اسلام به وجود حکومت و... می دهد تا آن جا که آن را از مهمترین واجبات، و مقدم بر نماز و روزه و حج شمرده، دیانت و سیاست را پا به پای یکدیگر پیش می برد.

۲. وجوب توجه و شناسایی مردم نسبت به امر حکومت و حاکم خود؛... اطاعت کامل و همکاری صادقانه نسبت به حکومتی که بر طبق دستور خدا وظائفش را انجام دهد، تا آن جا که اگر کسی بی اطلاع و بی اعتنای نسبت به حکومت باشد، مثل این است که به اسلام در نیامده و در جاهلیت مرده است.

۳. ارتباط بسیار نزدیک (به اصطلاح اروپایی، صمیمانه و محرمانه Intine) ما بین دولت و ملت یا والی و رعیت.

۴. سخت گیری فوق العاده در وظایف حکومت در زمینه های اجرای عدالت و سنت، إحقاق حقوق، اداره امور و صلاحیت و تقوا. (همان، صص ۱۱۵-۱۱۶)

از مجموع گفتار فوق و... به روشنی این نکته به دست می آید که بازرگان متقدم از رهگذر مباحثی؛ همچون «تعریف دین»، «ارتباط بعثت و ایدئولوژی»، «دین و پاسخ گویی به مشکلات و مصایب بشر»، «اهداف دین و رسالت انبیا»، «مفتوح بودن باب اجتهاد»، «ذو ابعاد بودن دین» و... بر گستردگی قلمرو دین در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی و حکومتی اذعان نموده، جامعیت و کمال آن را می پذیرد. (برای آشنایی با تفصیل عناوین یادشده، ر.ک: خسروپناه، ۱۳۸۲، صص ۹۵-۱۰۸) در جمع

بندی دیدگاه بازگان متقدم می‌توان به کلامی از خود وی استناد جست. وی به صراحت در باب جامعیت و کمال دین اسلام می‌نویسد:

اسلام آخرین حلقه رشته تفصیل دهنده کتاب و شریعت به کامل ترین وجه؛ اصول، حقوق و حدود را چه از نظر فردی و چه از نظر اجتماعی و حکومتی در قرآن و سنت تعیین کرده است؛ به قوم، ملت و زمان خاص محصور نبوده، دعوت آن عام و همگانی و همیشگی است و دین جامع و کامل بوده، واجد بی نهایت بُعد است و نمی‌تواند یک بُعدی و چند بُعدی باشد. (بازگان، ۱۳۴۷، صص ۱۹۶-۱۹۷)

### ۳. تبیین ادله بازگان متأخر و نظریه منتخب وی در باب خارج بودن حکمرانی دینی از قلمرو دین

با مرور آخرین و شاخص ترین اثر بازگان که مربوط به بیان افکار و اندیشه های وی در اواخر عمرش می باشد، به روشنی می توان به گسست و شکاف عمیق بین اندیشه های متأخر و متقدم او پی برد. بازگان متأخر در رویکرد جدید خود نیز؛ همچون رویکرد پیشین - تنها - با رهیافتی درون دینی به اصطیاد قلمرو دین مباردت می ورزد و لیکن از رویکرد سیاسی، اجتماعی و حکومتی نخست خود به دین، کاملاً اعراض کرده، این بار با استمداد از همان ادله درون دینی در پی به کرسی نشانیدن نظریه ای متعارض با نظریه نخست خویش بر می آید و بر طبل جدایی دین از سیاست و نبوت از حکومت می کوبد. البته شایان ذکر است که وی در رویکرد جدید خود با استمداد از برخی شواهد و ادله برون دینی نیز، آفات و آسیب های نظریه ادغام دین و سیاست، و حکومت و نبوت را نیز گوشزد نموده، دلیل اصرار خود بر انحصار اهداف پیامبران به آخرت و خدا را بیان می کند. بازگان در نظریه اخیر خویش، رسالت دین و اهداف بعثت پیامبران را در رسیدن و رساندن به امور معنوی و اخروی خلاصه می نماید. وی پرداختن به امور دنیوی و مسائلی از این دست را در شأن خداوند و پیامبران او نمی داند و بر این باور است که این امور به حوزه های عقلانی بشر و تجربه های او واگذار شده است.

به سخن دیگر، بازگان در اندیشه متأخر خود برای هر یک از عقل و دین، دو قلمرو و حوزه مستقل قائل است. وی قلمرو و رسالت دین را آخرت و خدا، و قلمرو و رسالت عقل و تجارب بشری را حیات دنیوی و تنظیم و تدبیر مناسبات آن می داند و بر این باور است که قلمرو و رسالت عقل و تجارب بشری را از دین انتظار داشتن، امری به غایت خطاست.

بازگان در دیدگاه متأخر خود، با استمداد از رهیافت درون دینی و با مراجعه به



قرآن و به ویژه آیات بعثت و رسالت انبیا، عمل و رسالت پیامبران را مورد بررسی قرار داده، از میان سه پاسخ احتمالی در باب رسالت انبیا و ادیان؛ از جمله [۱] «دین برای دنیا»، [۲] «دین برای دنیا و آخرت» و [۳] «دین برای آخرت و خدا»، نظریه سوم را برگزیده است. بازخوانی مُدعیات بازگان در فهم نظریه منتخب وی بسیار ضروری است. بازگان بر این باور است که :

... از جمله ناگفته های آیه بعثت «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْحِكْمَةَ...» (جمعه/۲) چنین اظهار و استنباط شد که حکومت یا مدیریت جامعه در چارچوب آیه بعثت یا رسالت پیغمبر - که تلاوت آیات و تزکیه است و تعلیم کتاب و حکمت - منظور نگردیده است و به نظر نمی آید که جزو برنامه رسالت و مأموریت فرستادگان خدا بوده باشد. (همو، ۱۳۸۸، ص ۲۷۲)

... پیغمبران که بنا به تعریف و اعتقاد مؤمنین بر انگیخته و فرستاده خدا برای انسانها هستند، عمل و رسالتشان در دو چیز خلاصه می شود:

۱. انقلابی عظیم و فراگیر علیه خود محوری انسانها، برای سوق دادن آنها به سوی آفریدگار جهان ها؛

۲. اعلام دنیای آینده جاودان [و] بی نهایت بزرگ تر از دنیای فعلی.

... شایسته خدای خالق و فرستادگان و پیام آوران او، حقا و منطقی می باید در همین مقیاس ها و اطلاعات و تعلیماتی باشد که دید و دانش انسانها ذاتا و فطرتاً از درک آن عاجز و قاصر است، و دنیای حاضر با همه ابعاد و احوال آن، اجازه ورود و تشخیص آنها را به ما نمی دهد. و الا گفتن و آموختن چیزهایی که بشر دارای امکان کافی یا استعداد لازم برای رسیدن و دریافت آن هست، چه تناسب و ضرورت می تواند داشته باشد؟ ابلاغ پیام ها و انجام کارهای اصلاحی و تکمیلی دنیا در سطح مردم، دور از شأن خدای خالق انسان ها و جهان ها است و تنزل دادن مقام پیامبران به حدود مارکس ها، پاستورها و یا گاندی ها یا جمشید و بزرگمهر و همورابی.

... بنابر این، نیازی ندارد که خدا و فرستادگان خدا، راه و رسم زندگی و حل مسائل فردی و اجتماعی را به او یاد بدهند. خصوصاً که گرفتاری و سختی و تلاش و تدبیر برای رفع مشکلات، جزئی از برنامه آفرینش آدمی است و وسیله اصلاح و تربیت و تقرب او به خداوند متعال می باشد. (همان، ۱۳۸۸، صص ۲۹۳-۲۹۳)

... ما حاصل کلام آن که، آنچه از مجموعه آیات و سوره های قرآن بر می آید، قسمت اعظم و اصلی آن بر محور دو مسأله خدا و آخرت است. خدا به صورت

پذیرش و پرستش او و خود داری شدید از پرستش و پیروی خداهای دیگر، و آخرت به صورت قبول قیامت و زندگی دوگانه آن دنیا،... همه جا به طور مستقیم و غیرمستقیم و تصریحاً و تلویحاً درد خدا و آخرت است که عنوان می گردد. (همان، ۱۳۸۸، ص ۳۱۲)

... و آنچه در هیچ يك از این سر فصل یا سر سوره ها و جاهای دیگر دیده نمی شود، این است که گفته شده باشد ما آن را فرستادیم تا به شما درس حکومت و اقتصاد و مدیریت یا اصلاح امور زندگی دنیا و اجتماع را بدهد، ولی به طور کلی گفته شده است که شما در روابط فیما بین، عدالت و انفاق و خدمت و اصلاح را پیشه کنید و تا عمل صالح انجام ندهید، ایمان به خدا شما را راهی بهشت نخواهد کرد. (همان، ۱۳۸۸، ص ۳۱۴)

#### ۴. برخی از شواهد و ادله تاریخی بازگان در باب خارج بودن حکمرانی دینی از قلمرو دین

بازگان برای مستند ساختن نظریه منتخب خود در باب قلمرو دین و حکمرانی دینی، افزون بر آیه بعثت و پاره ای دیگر از آیات، به شواهد تاریخی ای از سیره و سنت پیشوایان دین نیز استناد می جوید تا اثبات کند که حکمرانی دینی جزء قلمرو دین و رسالت پیامبران به شمار نمی آید. اینک سه نمونه از مستندات تاریخی مورد عنایت وی در تعیین و تحدید قلمرو دین و اثبات این معنا که حکومت و مدیریت جامعه از قلمرو اهداف و رسالت پیامبران خارج است و - از منظر وی - به خوبی در سیره پیشوایان دین تبلور یافته، در ذیل بیان می گردد. وی در زمینه یاد شده می نویسد :

[۱] عمل علی بن ابیطالب و یازده فرزندش که بنا به توصیه ها و دلالت های رسول خدا و عملکرد و تجربه های بعدی خودشان، حقاً و عملاً جانشینان شایسته و بانی اسلام در حفظ و فهم و هدایت دین و رهبری مسلمانان در امر آخرت و خدا بودند و بیش از هر کس صلاحیت و مدیریت لازم را داشتند، بهترین شاهد و دلیل است.

[۲] می بینیم علی بن موسی الرضا - امام هشتم - علی رغم اصرار مأمون، زیر بار خلافت نمی رود و ولایتعهدی را بنا به مصالحی، فقط به صورت ظاهری و با خودداری از هرگونه دخالت و مسؤولیت می پذیرد؛ در صورتی که اگر امامت او همچون نبوت جدش ملازمه قطعی - یا آرگانیک و الهی - با حکومت و دست گرفتن قدرت می داشت، آن را قبلاً اعلام و اجرا می کرد.

[۳] ... سیدالشهداء، حسین بن علی امامی است که قیام، نهضت و شهادت او





را غالباً و به ویژه در نیم قرن اخیر، به طور طبیعی و بدیهی به منظور سرنگون کردن یزید و تأسیس حکومت حق و هدایت و عدالت اسلامی در جامعه آن روز مسلمانان برای الگو شدن آیندگان می دانند، در حالی که اولین حرف و حرکت امام حسین و اقدامی که رأساً و شخصاً انجام داد، امتناع از بیعت با ولیعهدی یزید نامزد شده از طرف پدرش معاویه بود؛ یعنی تغییر و تأسیس حکومت استبدادی در امت و سنت نبوی. (همان، ۱۳۸۸، صص ۲۹۷-۲۹۹)

### ۵. جمع بندی و خلاصه دیدگاه بازرگان متأخر

با عنایت به این که نقد و تحلیل دیدگاه بازرگان در باب خارج بودن حکمرانی دینی و تشکیل حکومت از قلمرو دین و رسالت پیامبران، نیازمند دقت و تمرکز بیشتری است؛ ابتدا مجموعه گفتار وی در ضمن نکات ذیل خلاصه، و سپس به نقد آن مبادرت می گردد. بازرگان معتقد است :

۱. مفاد آیه بعثت، هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْحِكْمَةَ... (جمعه/۲) بسیار متمایز از تلقی کنونی مفسران و متدینان بوده، از جمله ناگفته های آن و سایر سر فصل ها و سر سوره های قرآن، چنین استنباط می شود که حکومت و مدیریت جامعه خارج از چارچوب دلالتی آیه بعثت، سر فصل ها و سر سوره های قرآن و رسالت پیامبران است.

۲. قسمت اعظم و اصلی قرآن که ثمره و خلاصه دعوت و زبان رسالت است، بر محور دو مسأله خدا و آخرت است؛ خدا به صورت پذیرش و پرستش او، و آخرت به صورت قبول قیامت و زندگی دو گانه آن دنیا.

۳. با عنایت به مستقل بودن قلمرو هر یک از عقل و دین، آنچه که - حَقّاً و منطقاً - زبینه و شایسته خداوند و فرستادگان او می باشد، این است که آموزه ها و اموری را به انسان تعلیم نمایند که دید و دانش بشر ذاتاً و فطرتاً از درک آن عاجز و قاصر است. بنابر این، آموختن راه و رسم زندگی و حل مسائل فردی و اجتماعی - از اساس - خارج از قلمرو دین، و تنزل دادن مقام پیامبران در حد افرادی همچون مارکس، پاستور، گاندی، بزرگمهر و... است.

۴. اعراض و عدم پذیرش حکومت و مدیریت جامعه از سوی پیامبران و پیشوایان دین؛ از جمله حضرت امیر و سایر معصومان - با وجود احراز صلاحیت لازم برای جانشینی پیامبر - دلیل بسیار روشنی است بر عدم ملازمت نبوت و حکومت، و نیز امامت و حکومت. بنابر این، همان طور که نبوت پاره ای از پیامبران با حکومت آنان ملازمه قطعی نداشت، بین امامت پیشوایان دین و حکومت آنان نیز ملازمه ای وجود ندارد؛ زیرا در صورتی که امامت آنان همچون نبوت جدشان،

ملازمه قطعی با حکومت می داشت، می باید آن را از قبل اعلام و اجرامی کردند؛ به طور مثال، صلح امام حسن با معاویه - پس از اعراض و سرپیچی بیعت کنندگان - دلیل روشنی است بر این که امام، خلافت را مأموریت الهی یا نبوی نمی دانست و گر نه به خود اجازه نمی داد آن را با دیگری صلح و معامله کند، همان طور که پیامبر اعظم و سایر امامان معصوم، نبوت و رسالت الهی و امامت را در معرض صلح و معامله قرار ندادند.

۵. چنانچه آخرت و خدا را برنامه اصلی بعثت انبیا بدانیم، عدم جامعیت ادیان به تبع عدم وجود دستورالعمل های جامع و کامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مورد نیاز جوامع در اصول و احکام دین، و یا عدم کمال و کفایت یک ایدئولوژی صرفاً دینی به لحاظ سیاست و مدیریت و اقتصاد یا به طور کلی دنیا شناسی و جهان بینی انسانی و فلسفی، نقصی برای ادیان به شمار نخواهد آمد.

۶. فراوانی آموزه های مربوط به اخلاق و روابط اجتماعی، و مسائل حکومتی و اداره امت؛ افزون بر مباحث خدا شناسی، دین شناسی و تعلیم و تربیت در آیات قرآن و سایر متون دینی، به دلیل آن است که پیامبر، امامان معصوم و بزرگان دین از دو شأن و وظایف متمایز و مستقل برخوردار بودند؛ [۱] وظایف رسالت و امامت، و [۲] وظایف انسان مصلح و معلم و خدمتگزار. تعلیمات پیامبر و امامان معصوم در باب دنیای مردم، در عین ارزنده و ممتاز بودن، مربوط به شأن انسانی و بشری آنها - به عنوان یک مصلح و معلم و خدمتگزار - است و به حساب دین و شریعت نوشته نشده، مشمول «إِنَّ هُوَ الْأَوْحَىٰ يُوحَىٰ» (نجم/۴) نمی گردد.

۷. پیامبران و ادیان الهی، تمایز و تفاوت اصولی در واگذاری «امر حکومت و سیاست و مدیریت جامعه» و یا «آشپزی و باغداری و چوپانی و خانه داری» به انسانها قائل نبوده، بر این باور بودند که هر دو دسته مزبور به عقل و تجربه و تعلیمات بشری واگذار گردیده است. به سخن دیگر، ادیان الهی به رغم توصیه و تأکید بر مبارزه با ستمگران و برپایی عدالت و مدیریت جامعه، ایدئولوژی و احکام و تعلیمات خاصی در زمینه های مزبور ارائه نداده اند.

۸. دلایل و قرائن طرفداران ادغام دین و سیاست، و توأم بودن نبوت و حکومت متعدد است. همچنین احراز حکومت و سلطنت از سوی پیامبر اعظم و برخی از پیامبران یهود - با توجه به تعداد زیاد انبیای غیر حاکم - یک استثنا است نه قاعده. به سخن دیگر، نبوت و حکومت دو شغل کاملاً مجزا با دو منشأ و مبنای مختلف غیر قابل تلفیق می باشد؛ آنجا که پای دین و رسالت در میان است، قانون «وَاللَّهِ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام/۱۲۴) حاکم بوده است، اما آن جایی که



پای مدیریت جامعه و امور دنیایی مردم پیش می آید، دستور، *و شاورهم فی الأمر*، (آل عمران/ ۱۵۹) حاکم می گردد.

## ۶. نقد و تحلیل دیدگاه بازرگان متأخر در نفی حکمرانی دینی

پس از بازخوانی و مرور دیدگاه بازرگان در باب مفاد آیه بعثت و سایر سر فصل ها و سر سوره های قرآن کریم و نکات مرتبط به قلمرو دین و خارج بودن حکمرانی دینی از آن، اینک نوبت نقد و بررسی مُدعیات وی می باشد. نگارنده در حد بضاعت مُزجات می کوشد به ترتیب آنچه ذیل عنوان «جمع بندی و خلاصه دیدگاه بازرگان متأخر» بیان نموده، به تحلیل و نقد آنها مبادرت ورزد:

۱. ادعای بازرگان در باب مفاد آیه بعثت و سایر سر فصل ها و سر سوره های قرآن مبنی بر خارج بودن مباحثی همچون حکومت و مدیریت جامعه از چارچوب دلالی آیه یاد شده و سایر سر فصل ها و سر سوره های قرآن، و محدود و منحصر دانستن دلالت آیه بر راهنمایی مردم به عامل بودن در عدالت و قسط در اخلاق فردی و نه مبارزه با ظلم استبداد و یا بسط عدالت و دیانت در دنیا، به نوعی حَرَقِ اِجماع گفتار مفسران است؛ زیرا با بررسی و تتبع در تفاسیر شیعه و سنی، تردیدی باقی نخواهد ماند که بازرگان آیه بعثت را - به ویژه - در دیدگاه متأخر خویش بر مبنای استحسانات شخصی تبیین و تفسیر نموده است. توضیح بیشتر آن که، با بررسی مفاد آیه بعثت در تفاسیر شیعه و سنی دو نکته بسیار مهم و کلیدی استفاده می گردد:

**نخست این که**، پاره ای از تفاسیر نسبت به ادعای بازرگان نفیاً و اثباتاً ساکت اند؛ پس دست کم این است که ادعای وی به نحو موجبۀ کلی قابل اثبات نمی باشد. (برای آشنایی با تفاسیری که نفیاً و اثباتاً نسبت به مدعای بازرگان در باب دلالت آیه بعثت ساکت اند؛ ر.ک: بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، صص ۳۷۴-۳۷۵؛ طوسی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰، ص ۴؛ ابوحنیفان اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۱۰، صص ۱۷۱-۱۷۲؛ خطیب، بی تا، ج ۱۴، صص ۹۴۲-۹۴۴؛ ابن عاشور، ۱۳۸۴ق، ج ۲۸، ص ۱۶۸)

**دوم آن که**، دسته ای دیگر از تفاسیر به خلاف ادعای بازرگان، قلمرو حداکثری دین و اهداف بعثت انبیا را از رهگذر تلاوت آیات، و تعلیم کتاب و حکمت<sup>۱</sup> احصا و استنباط کرده اند که در ادامه به پاره ای از آنها اشاره می گردد، و در نتیجه مسأله مهمی همچون حکمرانی دینی داخل در قلمرو دین است و نه خارج از آن؛ پس

۱. شایان ذکر است با عنایت به این که پاره ای از مفسران، مراد از «حکمت» در آیه بعثت را «سنت» دانسته اند، از تعلیم کتاب و حکمت، جامعیت و کمال دین را استفاده کرده اند.

باز مدعای وی - نه به نحو کلی و نه به جزئی - قابل اثبات نخواهد بود.

سید محمد تقی مدرسی صاحب تفسیر «مِنْ هُدَى الْقُرْآن» بر این باور است که پیامبر اعظم (ص) از رهگذر تعلیم کتاب و حکمت، مناهج حیات را در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی برای اُمت استخراج کرد تا بدیل و جایگزین تمدنی مناسبی برای مناهج جاهلی باشد. (ر.ک: مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۵، ص ۳۷۶)

نویسندگان تفسیر نمونه نیز هدف بعثت در آیه مورد بحث را به حصر اضافی و نه حقیقی، در سه امر خلاصه نموده، بر این باور اند که تلاوت آیاتِ الهی جنبهٔ مقدماتی داشته، دو مورد دیگر؛ یعنی تعلیم کتاب و حکمت (سُنَّت)، دو هدف بزرگ نهایی را تشکیل می دهند. گویی همهٔ آنچه که مربوط به هدایت و سعادت دنیا و آخرت آدمی می باشد، در کتاب و سُنَّت انعکاس یافته است. (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۶۲، ج ۲۴، ص ۱۰۷)

محمد محمود حجازی از مفسران اهل سُنَّت و صاحب کتاب «التفسیر الواضح» بر این باور است که «پیامبر نمونهٔ اعلای کسی است که اُمتش را در پرتو تعلیم کتاب و حکمت به بر پایی زندگی صحیح در عرصه‌های مختلف تشریح، قضا، سیاست و اقتصاد بر انگیخت». (ر.ک: حجازی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۶۷۲)

وهبه زحیلی از مفسران اهل سُنَّت نیز معتقد است رسول اکرم شریعت کامل و شامل جمیع آنچه را که مردم از معاش و معاد به آن نیازمندند، با خود آورده است. (ر.ک: زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۸، ص ۱۸۵)

پرواضح است که نائل گردیدن به امور یادشده در گفتار مفسران فوق، تنها از رهگذر تشکیل حکومت و حکمرانی دینی امکان پذیر خواهد بود. حال، این که بازگان چگونه از تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت، تنها راهنمایی به عامل بودن در عدالت و قسط در اخلاق و رفتار فردی را استفاده کرده، جای بسی شگفتی است.

خلاصه آن که، با کمی دقت در آرای مفسران یاد شده در باب مفاد آیهٔ بعثت، به خلاف مدعا و مرتکز بازگان، به روشنی می توان گسترهٔ قلمرو دین و اهداف بعثت پیامبر را استفاده کرده، حکم به عدم انحصار دلالت آیهٔ یاد شده در مصادیق مورد نظر وی داد.

نکته قابل ذکر دیگر آن که، مدعای بازگان در باب مفاد آیهٔ بعثت، مصداق روشن مغالطهٔ «کُنه و وَجِه» است؛ زیرا با نگاهی به مجموعه آیات مربوط به اهداف بعثت پیامبر، این حقیقت آشکار می گردد که آیهٔ بعثت ناظر بر بخشی از اهداف



بعثت است نه همه آن؛ ضمن آن که بازرگان در دیدگاه متقدم خویش - به خلاف دیدگاه متأخر - به طور قاطع بر این باور بود «این آیه [بعثت] که مشابه آن در دو یا سه جای دیگر قرآن تکرار می شود، راجع به نبوت پیغمبر خاتم و رسالت او بر طبق دعای حضرت ابراهیم است؛ رسالتی که می دانید از زمان ابراهیم توأم با امامت؛ یعنی پیشوایی از همه جهت، و از جمله حکومت و اداره امت نیز بوده است». (بازرگان، ۱۳۴۵، صص ۷۱-۷۴)

۲. پر واضح است که منحصرکردن ثمره و خلاصه دعوت پیامبران را در دو مقوله آخرت و خدا، بدون تبیین درست سایر اهداف آنان در عرصه های سه گانه بینش، گرایش و رفتار آدمیان، و بیان نسبت و ارتباط طولی موجود بین اهداف قریب، متوسط و نهایی، و دعوت به کناره گیری از حکومت و مدیریت جامعه، تبیینی جامع الاطراف از دعوت و رسالت پیامبران نبوده، از انطباق تام و تمام با آموزه های دینی برخوردار نمی باشد. آری، همه دین پژوهان متقدم و معاصر بر محوری بودن دو مقوله آخرت و خدا در تعالیم انبیا تأکید ورزیده اند و لیکن هرگز محوریت این آموزه ها و اهتمام پیروان ادیان به دو مقوله یاد شده را در تنافی و تعارض با سایر اهداف مورد عنایت پیامبران ندیده اند. حقیقت آن است که حکومت و مدیریت جامعه، مطلوب بالذات و بالاصاله ادیان نیست، ولی حتی اقامه نماز و سایر احکام دین در قرآن و روایات؛ چنان که در آیه ۴۱ سوره حج «الَّذِينَ اِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»، به آن اشارت گردیده، منوط به برپایی و تشکیل حکومت دانسته شده است. در این بخش به برخی از آیات مربوط به قلمرو حکمرانی و رسالت انبیا در بعد بینش و عمل - به ترتیب - اشاره می گردد. هدف اصیل و مشترک همه انبیای الهی در بُعد بینش، دعوت به توحید و اجتناب از طاغوت بوده است. خداوند در آیه ۳۶ سوره نحل به این مهم اشاره کرده، می فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اِعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ». اهمیت پرداختن به توحید و اجتناب از طاغوت آن قدر زیاد است که قرآن کریم حتی هدف از تشکیل حکومت صالحان را، فراهم کردن زمینه عبودیت و یکتاپرستی برای بندگان و نفی شرک می داند. خداوند در آیه ۵۵ سوره نور در این مورد می فرماید: «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا». یکی از مهم ترین آیاتی که به قلمرو حکمرانی انبیای الهی در ساحت عمل اجتماعی مربوط می شود، آیه ۲۵ سوره حدید است. خداوند در آیه می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا

رُسَلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ». امام علی (ع) در خطبه ۳۳ نهج البلاغه ضمن بی ارزش دانستن حکومت و نفی مطلوبیت ذاتی آن، تنها در صورت برپایی حقی و یا جلوگیری از اجرای باطلی، پذیرش آن را بر خود فرض و واجب دانسته، خطاب به عبدالله بن عباس قسم یاد می‌کند که مبادرت به تعمیر کفش‌هایم از حکومت بر شما برایم محبوب‌تر است، مگر آن که حقی را برپا دارم و یا از اجرای باطلی جلوگیری نمایم. از این سخن امام علی (ع) به روشنی این نکته به دست می‌آید که مبادرت به تشکیل حکومت و عهده داری مدیریت جامعه از لوازم لاینفک اجرای عدالت و برپایی حقوق مردم بوده، بر پیشوایان، عالمان و مصلحان جامعه فرض و واجب است.

۳. یادکرد چند نکته در نقد مدعای بازرگان مبنی بر «تفکیک قلمرو عقل و دین، و تعیین بایستگی‌ها و نبایستگی‌های خداوند و فرستادگان او»، ضرورت دارد: **اولاً**، تعیین این که چه چیزی شایسته‌ی خدای خالق و فرستادگان و پیام‌آوران او هست و چه چیزی شایسته‌ی آنان نیست، در حقیقت، محدود ساختن قلمرو دین و رسالت پیامبران است؛ بی آن که هیچ‌گونه دلیل عقلی و یا نقلی بر این مدعا اقامه گردیده باشد. پر واضح است که تعیین و تحدید این شایستگی‌ها باید برگرفته از متن و بطن کتاب و سنت باشد، نه مبتنی بر استحسانات شخصی؛ **ثانیاً**، خلع‌ید از دین و اعطای نقش حداکثری به عقل در عرصه حکومت و مدیریت جامعه، به بهانه‌ی این که دین، تنها متکفل تعلیم آموزه‌ها و اموری است که دید و دانش بشر ذاتاً و فطرتاً از درک آن عاجز و قاصر است، به نوبه خود امری بدون دلیل بوده، قابل اثبات نیست؛

**ثالثاً**، در نگاه حداقلی به دین، نقش دین نسبت به عقل؛ نه نقشی حتی برابر، بلکه بسیار فروتر از عقل پنداشته شده است، و این نگاه چه به منظور خدمت به دین برای دور نگه‌داشتن آن از آفات و آسیب‌های معرفتی، سیاسی، اجتماعی و... بوده باشد، و چه نشان از مسحور شدن در قبال دنیای جدید و مدرنیته را داشته باشد؛ در هر صورت پذیرفتنی نبوده، منطبق با آموزه‌های عقل و نقل نیست، ضمن آن که، وضعیت موجود دنیای جدید و واقعیت‌های جاری در آن، دلیل روشنی بر عدم کارآمدی و تدبیر درست و عادلانه جهان از ناحیه عقل جمعی بشر است و این مدعا مصداق روشن این گفتار حکیمانه و فلسفی است که «أدُلُّ دلیلی علی امکان شیء، و وقوعه»؛

**رابعاً**، به خلاف مرتکز بازرگان، عقل قلمروی مجزا از دین نداشته، مانند نقل، از



منابع معرفت شریعت به شمار می آید؛ چنان که یکی از مفسران معاصر بر این نکته تصریح نموده، بر این باور است که «عقل مصباح و چراغ دین و در کنار نقل، منبع معرفت بشر از دین و کاشف محتوای اعتقادی و اخلاقی و قوانین فقهی و حقوقی دین است... عقل، «مصباح» شریعت است و کسانی که آن را «میزان» دین و شریعت می پندارند، نگاهی افراطی به شأن عقل در قلمرو دین دارند؛ زیرا میزان بودن عقل در ساحت دین، به این معناست که هر چه مطابق و موافق با عقل است و عقل می تواند بر درستی آن برهان إقامة کند، صحیح بوده و جزء دین محسوب می شود و هر چه با عقل موافق نبود و عقل از تأیید استدلالی آن بر نیامد، ناصحیح است و جزء دین به حساب نمی آید». (جوادی آملی، ۱۳۸۶، صص ۵۰-۵۱) خلاصه آن که، «دین همان طور که قبلاً بیان شد، مجموعه ره آورد عقل و نقل است». (همو، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۰۴)

۴. این که بازرگان اعراض و عدم پذیرش حکومت و مدیریت جامعه از سوی پیشوایان دین را دلیل بر عدم مُلازمت نبوت و حکومت و یا امامت و حکومت گرفته، ادعای بسیار سست و بی پایه ای بوده، از اندیشمند دین آشنایی همچون او، بسیار بعید و دور از ذهن است که مسایل و وقایع تاریخی را فارغ از اوضاع و احوال و مقتضیات زمانه تحلیل نموده، تنها به اعراض و عدم پذیرش حکومت از سوی پیشوایان عطف توجه نماید.

پر واضح است این گونه تحلیل کردن حوادث و وقایع تاریخی، نوعی در افتادن در دام حصرگرایی و تحویلی نگری، و مصداق مغالطه کُنه و وَجه بوده، برجسته کردن یک عامل از میان سایر عوامل پدیده های چند عاملی است. روشن است که عوامل استنکاف حضرت امیر(ع) و سایر معصومان از پذیرش خلافت و حکومت متعدد بوده است. بنابر این، با برجسته کردن یک عامل از میان سایر عوامل استنکاف، نمی توان به نتیجه درستی در تحلیل وقایع تاریخی دست یافت. ضمن آن که، سخنان منقول از پیشوایان دین در باب انتصابی بودن حکومت و خلافت نیز به روشنی نافی مدعای بازرگان می باشد.

پیامبر اعظم در مورد این که حکومت و سیاست ورزی، بخشی از وظیفه و رسالت او می باشد، فرمود:

### نحن ساسة العباد و ساسة البلاد؛

ما پیشوایان دینی، سیاست گذار بندگان خدا و شهرها هستیم. (مجلسی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۵، ص ۲۳، باب اول، ح ۳۸)

امام علی(ع) در خطبه ۳ نهج البلاغه در مورد شایستگی خویش برای خلافت و



حکومت می فرماید :

جامهٔ خلافت را ابن ابی قحافه (ابوبکر) بر تن کرد، حال آن که می دانست جایگاه من به خلافت اسلامی مانند قطب است به آسیاب.

پر واضح است که اظهار اولویت و شایستگی نسبت به امر خلافت، از سوی امام(ع)، دلیل بر این حقیقت است که اولاً، تشکیل حکومت و خلافت به نحو انتصابی از آن پیشوایان دین بوده، از امور عرضی، محصول فرعی و ضمنی دین به شمار نمی آید؛ ثانیاً، دلالت روشنی بر قلمرو گسترده دین در عرصهٔ حیات دنیوی و اخروی دارد.

نکتهٔ قابل توجه آن که، اهتمام حضرت امیر(ع) به امر حکومت تا جایی بوده که از سوی معاویه و سعد بن ابی وقاص متهم به جاه طلبی و قدرت خواهی گردیده است. حضرت خود در برخی خطبه های نهج البلاغه به این موضوع اشاره نموده، می فرماید: کسی به من گفت: ای پسر ابوطالب چقدر به خلافت حریصی! به او گفتم: به خدا قسم شما به آن حریص تر و از آن دورتر هستید، و من به آن سزاوارتر و نزدیک ترم. من حق خود را خواهانم و شما میان من و آن حایل و مایل می شوید و مرا از رسیدن به آن باز می دارید. (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲ و نیز خطبه ۵)

همان طور که از گفتار امام پیداست، ایشان افزون بر پاسخ صریح به برخی مدعیان خلافت، از حق مسلم و قطعی خود در باب خلافت سخن رانده است، و پر واضح است حق مورد اشارهٔ حضرت، همان انتصابی بودن آن است. (برای آشنایی با انتصابی بودن حق خلافت امام علی و اهل بیت(ع) ر.ک: خطبه های ۶، ۲ و ۱۷۲) امام حسین(ع) نیز در پاسخ ابن زبیر که از خودداری بیعت حضرت با یزید سؤال کرد، به روشنی بر حق خلافت خویش تأکید ورزیده، فرمود:

امر خلافت پس از برادرم حسن، از آن من است. (موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۲۷۸)

حضرت همچنین خطاب به مردم در هنگام سفر به کربلا، بر حق خلافت و حکومت اهل بیت تصریح نموده، می فرماید:

ای مردم! من پسر دختر رسول خدا هستم و ما به ولایت و رهبری نسبت به مدعیانی که هیچ حقی ندارند، اولی و شایسته تریم. (همان، ص ۳۵۷)

مهدی بازگان امتناع امام حسین و امام رضا(ع) از بیعت با یزید و مأمون را دلیل بر عدم ملازمهٔ امامت و حکومت دانسته است، در حالی که باید از ایشان پرسید به استناد کدام دلیل عقلی و یا نقلی، شرط اثبات ملازمهٔ امامت و حکومت، بیعت با عاملان جور و فساد در جامعه است؟ متأسفانه وی از آسیب ها و تبعات بیعت این





پیشوایان بر حق با عاملان جور و تباهی غفلت ورزیده، تنها به عدم ملازمه امامت و حکومت- آن هم به اشتباه- عطف توجه نموده است. همه اهل تاریخ می دانند که مأمون در پی پیشنهاد ولایتعهدی به امام رضا، به دنبال أغراض سیاسی بوده و به هیچ وجه قصد واگذاری حکومت به امام را نداشته است.

جعفر مرتضی عاملی از دانشوران معاصر، سرکوبی مخالفان سیاسی، جلب رضایت ایرانیان طرفدار امام، خلع سلاح امام و یارانش، و همچنین مشروعیت بخشی به حکومت و استفاده از جایگاه معنوی امام را از جمله اهداف پیشنهاد ولایتعهدی به امام رضا از سوی مأمون دانسته است. (حسینی عاملی، ۱۴۰۳ق، صص ۲۱۲ و ۳۰۱)

امام رضا در پاسخ به پیشنهاد ولایتعهدی از سوی مأمون، سخنی شگرف و فرا تاریخی دارد که اساس و بنیان مشروعیت حکومت مأمون و حکومت های غاصب مشابه او را فرو ریخته، بر حق حاکمیت الهی و انتصابی معصومان تأکید می ورزد. حضرت می فرماید:

ای مأمون! مشروعیت حکومت تو از دو حال خارج نیست:

[۱] یا مستند به مشروعیت الهی و خداوند آن را به تو داده است؛

[۲] و یا این که در حکومت هیچ مشروعیتی نداری و خداوند آن را به تو نداده است و تو غاصب محسوب می شوی.

در هر دو صورت واگذاری حکومت توسط تو به دیگری جایز نیست؛ زیرا در صورت نخست، خلافت حق الهی برای توست و تو نمی توانی حق الهی را به دیگری واگذار کنی و اما در صورت دوم، که اگر خداوند این حق را به تو نداده، تو اصلاً صاحب حق نیستی تا توانایی واگذاری آن را به دیگری داشته باشی. (مجلسی، ۱۴۱۲ق، ج ۴۹، ص ۱۲۹)

نکته قابل ذکر دیگر آن که، مشروعیت حکومت و انتصابی بودن آن برای پیشوایان دین، شرط لازم تحقق آن است و نه شرط کافی؛ لذا حکومت و خلافت مشروع دینی نیز برای تحقق، نیازمند به مقبولیت عامه مردم است. به سخن دیگر، «حکومت دینی، حکومت امام و امت است و اولین شرط تحقق آن حضور مردم و نقش آفرینی آنان است». (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۳۳۶) حضور مردم و پذیرش و مقبولیت حکومت از سوی آنان، شرط تحقق حکومت دینی است و نه مشروعیت بخش آن، تا کسانی همچون مهدی بازرگان بیعت مردم را- به خطا- دلیل مشروعیت خلافت و حکومت پیشوایان دین به شمار آورند.

امام علی (ع) نیز در خطبه سوم نهج البلاغه بر نقش حضور مردم و وجود یاور در اتمام حجت بر اولیای الهی برای عینیت بخشیدن به امر خلافت و حکومت

تأکید ورزیده، می فرماید :

اگر نبود حضور مردم و تمام بودن حجت بر من به جهت وجود یاور، و پیمانی که خداوند از آگاهان گرفته که در برابر پُرخوری ستمکاران [و تجاوز آنان به حقوق مظلومان] و گرسنگی ستمدیدگان، ساکت ننشینند، بی تردید دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می افکندم، و پایان آن را همچون آغازش با پیاله تهی سیراب می کردم، و در آن هنگام می دیدید که این دنیای شما در چشم من از آب بینی بزغاله ای بی ارزش تر است.

۵. گر چه بازگان - به زعم خود - با منحصر کردن قلمرو دین و رسالت پیامبران در دو مقوله آخرت و خدا، در صدد آسیب شناسی بر آمده، به ظاهر نقصان عدم جامعیت ادیان را از ساحت آنها می زداید، و لیکن حقیقت آن است که وی در این زمینه، تنها بر آرا و استحسانات شخصی خود تکیه نموده، هیچ گونه دلیل عقلی و نقلی قابل قبولی ارایه نکرده است و به عکس ادعای وی، با بررسی آیات و روایات ناظر بر اهداف بعثت پیامبر در عرصه های مختلف مربوط به بینش، گرایش و کنش و رفتار آدمیان، می توان به قلمرو بسیار گسترده ای در زمینه اهداف بعثت پیامبر دست یافت.

۶. بازگان برای اثبات نظریه حداقلی خویش در باب قلمرو دین و خارج بودن حکمرانی دینی از آن، افزون بر نکات پیش گفته، به تفکیک دو شأن بشری و الهی پیامبر و امامان معصوم مبادرت ورزیده، به گمان خود از این طریق انحصار قلمرو دین در آخرت و خدا را به اثبات رسانیده است. پر واضح است که به خلاف جد و جهد وی، نتیجه روشن اختلاف فقها در این زمینه که آیا اقوال، اعمال و تقریرهای پیامبر و امامان معصوم، اثباتاً و نفیاً، بیانگر حکم شرعی می باشد یا خیر؟ نفی صریح تفکیک صورت گرفته از سوی بازگان - دست کم - به نحو موجب جزئی می باشد؛ زیرا غیر ممکن است تمامی آنچه که در باب حکومت و مدیریت جامعه، و روابط و مناسبات اجتماعی از پیامبر و امامان معصوم صادر شده است، مربوط به شأن بشری و معلم و مصلح بودن آنان باشد.

۷. در مورد ادعای بازگان مبنی بر این که، به همان میزان حکومت و مدیریت جامعه به عقل و تجربه بشری واگذار شده است که باغداری و آشپزی، و از این حیث پیامبران و ادیان الهی هیچ تمایزی در واگذاری این دو مقوله به عقل و تجربه بشری قایل نشده، حکومت و مدیریت جامعه را همچون باغداری و آشپزی خارج از قلمرو دین و رسالت پیامبران می دانند، باید اظهار داشت که اولاً، قیاس آشپزی و باغداری - که در قرآن و روایات هیچ گونه توصیه ای در مورد آنها



برای پیامبر و امامان معصوم وارد نشده است- به حکومت و مدیریت جامعه، و روابط و مناسبات اجتماعی- که فراوان در قرآن و روایات بر آنها تأکید و توصیه شده است- قیاس مع الفارق است؛ زیرا باغداری و آشپزی و اموری از این دست، مربوط به حوزه فردی افراد می باشد و لیکن حکومت و مدیریت جامعه، و روابط و مناسبات اجتماعی، مقوله ای است که همهٔ آحاد جامعه به گونه ای با آن درگیر بوده، باید دستورالعمل های لازم مربوط به آن را از کتاب و سنت اخذ نمایند؛ ثانیاً، اگر این ادعا و تناظر را بپذیریم که خداوند به همان میزان که باغداری و آشپزی را به انبیا و ادیان نیاموخته و از آنان متوقع نبوده است، حکومت و مدیریت جامعه را نیز به آنان نیاموخته و از آنان نخواستنه است، باید این تناظر را نیز بپذیریم همان طور که طعام خوردن پیامبر و راه رفتن او در بازار همچون سایر مردم (فرقان/ ۷)، او را از جایگاه و مقام پیامبری خلع نمی نماید و در حد انسان های عادی تنزل نمی دهد، ابلاغ پیام ها و انجام کارهای اصلاحی مربوط به دنیا نیز هرگز او را از مقام شامخ پیامبری و نبوت تنزل نداده، در جایگاه و زمرهٔ مصلحانی همچون گاندی، بزرگمهر و... نمی نشاند.

۸. آن طور که از ظاهر گفتار بازرگان پیداست، وی تعدّد دلایل و قراین ادعای توأم بودن نبوت و حکومت را نقطه ضعف آن ادعا به شمار آورده است، و این در حالی است که هر نظریه و ادعا در هر عرصه ای از علوم، اگر از تعدّد دلایل برخوردار بوده، به گونه ها و طُرُق مختلف قابل اثبات باشد، بی تردید این اثبات پذیری از طُرُق مختلف، خود نقطهٔ امتیاز آن نظریه و ادعا به شمار آمده، دلیل بر اِتقان و جامع الاطراف بودن آن خواهد بود.

نکته قابل ذکر دیگر، پرسش و نقدی است که متوجه بازرگان می گردد و آن این که، جز اندکی معدود، نام و شرح حال قریب به اتفاق انبیای الهی در قرآن ذکر نشده است، حال ایشان به استناد کدام دلیل عقلی و نقلی مدعی گردیده تعداد انبیای غیر حاکم زیاد است؛ چرا نباید و نمی توان با استناد به همین مصادیق و ادلهٔ موجود در قرآن، آنچه را که ایشان در مورد پیامبر و برخی از انبیای یهود ادعا کرده، قابل تعمیم به سایر انبیای غیر مذکور در قرآن دانسته، آن را قاعده تلقی کرده، نه استثنا.

اما این ادعای بازرگان که نبوت و حکومت، دو شغل کاملاً مجزا با دو منشأ و مبنای مختلف غیر قابل تلفیق می باشند، نیز به دلایل مختلف قابل اثبات نمی باشد که به برخی از آنها در ذیل اشاره می گردد :

الف. خدای سبحان در آیه ۲۱۳ سورهٔ بقره، هدف ارسال رسولان خود را چنین بیان می فرماید:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ». در این آیه کریمه، مسأله رفع اختلاف میان مردم، به عنوان هدف بعثت انبیا مطرح شده است. اگر اختلاف میان انسان ها امری طبیعی و قطعی است - چنانکه در پیش گفته شد - و اگر رفع اختلاف ها، امری ضروری برای ایجاد نظم در جامعه بشری و دوری از هرج و مرج است، موعظه و نصیحت و مسأله گویی صرف نمی تواند مشکل اجتماعی را حل کند و لذا هیچ پیامبر صاحب شرعی نیامده است، مگر آن که علاوه بر تبشیر و انذار، مسأله حاکمیت را نیز مطرح نموده است. خدای سبحان در این آیه نمی فرماید پیامبران به وسیله تعلیم یا تبشیر و انذار، اختلاف جامعه را رفع می کنند، بلکه می فرماید به وسیله «حکم» اختلافات آن را بر می دارند؛ زیرا حل اختلاف، بدون حکم و حکومت امکان پذیر نیست.

اکنون نیز که انسان ها نسبت به اُمم گذشته، از علم و تمدن بهره بیشتری دارند، هرگز نمی توان اختلافات آنان را با مسأله گویی و صرف نصیحت از میان برد؛ بلکه نظام و حکومتی لازم است تا احکام قضایی و جزایی و کیفری را به اجرا در آورد و حدود و قصاص و دیات و مجازات های مالی و اقتصادی را محقق سازد و اساسا قضا و داوری، بدون حکومت امکان پذیر نیست و این دو، متلازم یکدیگرند و حکومت، مجری احکام قضایی است. بنابراین، هر مکتبی که پیام آور شرعی برای بشر باشد، به یقین، احکام فردی و اجتماعی را با خود آورده است و این احکام، در صورتی مفید و کار ساز خواهند بود که به اجرا در آیند و اجرای قانون و احکام الهی نیز ضرورتاً نیازمند حکومتی است که ضامن آن باشد. در غیر این صورت، یا اساساً احکام دینی به اجرا در نمی آید و یا اگر اجرائش به دست همگان باشد، لازمه اش هرج و مرجی است که بدتر از نبودن احکام در جامعه است. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۹، صص ۷۳-۷۴)

ب. امام علی علیه السلام در خطبه ۴۰ نهج البلاغه در پاسخ به مغالطه خوارج که با طرح شعار «لا حکم الا لله»، به نفی امارت و حکومت مقتدر و صالح مبادرت ورزیده، تنها بر طبل حاکمیت خداوند کوبیدند، تمام قد ایستاد و از ضرورت وجود حکومت و حاکم در دو فرض «باز» و «فاجر» بودن سخن گفته، اقامه دلیل فرمودند. حضرت در گزارش از نیت خوارج تصریح کردند که این جماعت از این سخن حق، اراده باطل داشته، مقصودشان این است که هیچ امارت و حکومتی از مشروعیت برخوردار نیست، مگر امارت و حکومت خداوند، و این در حالی است که مردم و جامعه بدون امیر و حاکم نمی توانند زندگی کنند و لذا در صورت نبود امیر و حاکم نیکوکار، وجود امیر فاجر غیر ظالم، امری ضروری و اجتناب ناپذیر است.



ج. خداوند در آیه ۵۵ سوره نور به مومنان راستین وعده قطعی داده است که خلافت در زمین را نصیب آنان گرداند و لذا فرمود: «وَعَدَاللهُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ». پر واضح است که خلافت در زمین بدون حکومت و امارت معنای مُحَصَّل و قابل قبولی ندارد.

د. در برخی از آیات قرآن کریم؛ از جمله آیه ۲۵ سوره حدید؛ لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنٰتِ وَاَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتٰبَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُوْمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَاَنْزَلْنَا الْحَدِيْدَ فِيْهِ اَسْسٌ شَدِيْدَةٌ وَاَيْهٌ ۲۶ سوره ص؛ «يٰۤاٰدُوْدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً فِى الْاَرْضِ فَاَحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»، به ترتیب، از «إقامه قسط» و «حکم کردن به حق در بین مردم»، سخن گفته شده است. پر واضح است که دو مقوله مورد تأکید در این آیات از اهداف متوسط و نه نهایی حکومت به شمار می آید و لیکن نکته قابل توجه این که، لازمه قطعی اقامه قسط در جامعه و حکم کردن به حق در بین مردم، وجود حکومتی مقتدر است و بدون حکومت و امارت مقتدر، امکان هر یک از اقامه قسط و حکم کردن به حق در بین مردم منتفی است.

ه. «تفکیک نبوت از رهبری و ولایت امور اُمت، با برهان عقلی و نقلی بر ضرورت نبوت هماهنگ نیست؛ البته اگر پیامبری، عهده دار امور اُمت بود و پیامبر دیگری وظیفه تبلیغ و تعلیم محض داشت، در چنین فرضی، محذور وجود ندارد... اما اگر چنین فرض شود که در عصری، پیامبری مبعوث شود که احکام الهی را بدون اجرا، و قوانین خداوند را بدون تنفیذ، و حدود دینی را بدون اقامه، بر عهده داشته باشد، با دلیل عقلی و نقلی ضرورت وحی مطابق نخواهد بود». (همان، صص ۱۸۷-۱۸۸) توضیح بیشتر آن که، «از آن جا که برهان عقلی بر ضرورت «نبوت عامه» اقامه شد و محور آن برهان، گذشته از تهذیب ارواح و تزکیه نفوس و تنظیم روابط فرد با خود و با خدا و با جهان خارج از خویش، تأسیس نظام حکومتی جامعه بر پایه قانون الهی است، بنابر این، زمامداری و رهبری سیاسی جامعه در نبوت مأخوذ است؛ چرا که با تعلیم و ارشاد تنها و بدون جهاد و دفاع و اقامه حدود و تنظیم روابط بین الملل و...، جامعه هرگز نمی تواند به حیات دینی خود ادامه دهد. غرض آن که نبوت، برای تکمیل حیات برین انسانی است و اگر تنها یک فرد بر روی زمین زندگی کند، نیازمند وحی است- هر چند دستور حکومتی در آن وحی نباشد- و اگر بیش از یک فرد در زمین زندگی کنند، حتماً تنظیم روابط اجتماعی آنان محتاج قانون مدون و حکومت است». (همان، صص ۳۳۱-۳۳۳)

و. پاره ای از مفسران نام آشنای شیعه و سنی؛ از جمله علامه طباطبایی با تمسک به اطلاق آیه ۶ سوره احزاب؛ «التَّيِّبُ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ»، اولویت پیامبر نسبت

به مومنان- از مومنان به خودشان- را مربوط به امور دین و دنیای آنان دانسته اند. اما نکته قابل توجه در آیه یاد شده که مفسران متعرض آن نشده اند، این است که اتخاذ واژه «نبی»- از سوی خداوند- در آیه مورد بحث بر اساس قاعده «تعلیق الحکم بالوصف مُشعرٌ بعلیته»، بیانگر این حقیقت است که اولویت پیامبر نسبت به مومنان- در امور دین و دنیا- دقیقاً به علت حیثیت نبوت و انتساب ایشان به خداوند است. به سخن دیگر، واژه نبی در آیه ۶ سوره احزاب، ناظر بر شخصیت حقوقی پیامبر است و نه شخصیت حقیقی وی، و شخصیت حقوقی پیامبر علت اولویت وی بر مردم در امور دین و دنیایشان است. نتیجه مستفاد از این قاعده این است که، حکومت و اولویت پیامبر، ریشه در نبوت و انتساب ایشان به خداوند داشته، امری مستقل و جدای از آن نیست. (ر.ک: طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۲۷۶) نیز (برای آشنایی با این قاعده و کاربرت آن در آیه ایتاء الرسول (سوره حشر، آیه ۷)، ر.ک: نصیری، علی، رابطه متقابل کتاب و سنت، ص ۱۳۷؛ همو، حدیث شناسی، ج ۱، صص ۴۳-۴۴)

### نتیجه

مفهوم شمول و گستره جامعیت و قلمرو دین گر چه در ظاهر، مفهومی مفروض و غنه به نظر می آید، ولیکن هنوز اجماع و اتفاق نظر در باب مفهوم، مولفه ها و دامنه آن وجود ندارد. رسالت نوشتار حاضر نقد و بررسی دیدگاه بازگان در زمینه قلمرو دین و نفی حکمرانی دینی بوده است. حقیقت آن است که باید به تأسی از بازگان و متعمقان در دین راه اعتدال را در پیش گرفته، از نگاه های اکثری و اقلی در باب قلمرو دین دوری جست. روشن است که نوع تلقی هر اندیشمند و دین پژوهی از جامعیت و کمال دین و جهت گیری موضوعات آن، نقش کلیدی و تعیین کننده در فهم و تفسیر او از قلمرو دین، و در نتیجه پذیرش و اثبات حکمرانی دینی خواهد داشت؛ به این معنا که قبض و بسط مفهوم جامعیت و کمال دین، و اکثری، اقلی یا اعتدالی دیدن آن، دایره مدار قبض و بسط تلقی دین پژوه از گستره و جهت گیری موضوعات دین می باشد، و لذا از بررسی دیدگاه مرحوم بازگان در زمینه یاد شده، تبیین گردید که دیدگاه حداقلی وی با مبانی و ادله عقلی و نقلی بحث قلمرو دین و پذیرش حکمرانی دینی هیچ گونه وفاق و سازگاری ندارد. همچنین از آنچه در نقد سخن بازگان مبنی بر عدم ملازمه نبوت و حکومت و یا امامت و حکومت گفته شد، نتایج ذیل به دست آمد:

الف. خلافت و حکومت حق الهی و انتصابی پیشوایان دین است و آنان هرگز نخواسته اند با عدم پذیرش عامدانه و اختیاری آن، بر عدم ملازمت نبوت و



حکومت، و یا امامت و حکومت، اذعان و اعتراف نمایند؛  
ب. خلافت و حکومت از شوون نبوت و امامت بوده، و اگر در مواردی پیشوایان  
دین از پذیرش آن سرباز زده اند، به دلیل وجود عوامل دیگری بوده است و نه  
عدم ملازمه و سنخیت بین آن دو؛  
ج. پذیرش حکومت از سوی پیشوایان دین، مشروط به تحقق شرایطی؛ از جمله  
مقبولیت عامه مردم است.  
د. تلازم عقلی، راهگشای مناسبی بر این مطلب می باشد که یقیناً هر پیامبری، با  
برنامه حکومت دینی ارسال شده است؛ اگر چه ممکن است گاهی در اثر طغیان  
مستکبران، توده مردم از فیض حکومت یک پیغمبر مشخص محروم شده باشند.

## منابع و مأخذ :

- قرآن کریم  
نهج البلاغه
۱. ابن عاشور، محمد بن طاهر (۱۳۸۴ق)، التحریر والتنوير، قاهره، دارالتونسيه.
  ۲. ابوحيان اندلسی، محمد بن يوسف (۱۴۲۰ق)، بحرال محیط فی التفسیر، بیروت، دارالفکر.
  ۳. بازرگان، مهدی (۱۳۴۵ش)، بعثت و ایدئولوژی، مشهد، انتشارات طلوع.
  ۴. ----- (۱۳۸۸ش)، مجموعه آثار، تهران، شرکت سهامی انتشار.
  ۵. ----- (۱۳۴۷ش)، بررسی نظریه اریک فروم، تهران، انتشارات بعثت.
  ۶. بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت.
  ۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۹ش)، ولایت فقیه، قم، اسراء.
  ۸. ----- (۱۳۹۰ش)، تفسیر تسنیم، قم، مرکز نشر اسراء.
  ۹. ----- (۱۳۸۶ش)، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم، مرکز نشر اسراء.
  ۱۰. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۲ش)، آسیب شناسی دین پژوهی معاصر، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
  ۱۱. حسینی العاملی، جعفر مرتضی (۱۴۰۳ق)، الحیاة السیاسیة للإمام الرضا(ع)، قم، جماعة المدرسین.
  ۱۲. حجازی، محمد محمود (۱۴۱۳ق)، التفسیر الواضح، بیروت، دارالجیل الجدید.
  ۱۳. خطیب، عبدالکریم (بی تا)، التفسیر القرآنی للقرآن، (بی جا)
  ۱۴. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۷۷ش)، دین و دولت، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
  ۱۵. زحیلی، وهبه (۱۴۱۸ق)، التفسیر المنیر فی العقیده والتشریع والمنهج، بیروت، دارالفکر الاسلامی.
  ۱۶. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶ش)، مدارا و مدیریت، تهران، موسسه فرهنگی صراط.
  ۱۷. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۰۳ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، اعلمی.
  ۱۸. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۸ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
  ۱۹. فضل الله، سید محمد حسین (۱۴۱۹ق)، تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک للطباعه والنشر.
  ۲۰. مجلسی، محمدباقر (۱۴۱۲ق)، بحار الانوار الجامعه لدرر الاخبار الائمه الاطهار، بیروت، موسسه دارالوفاء.
  ۲۱. مدرسی، سید محمد تقی (۱۴۱۹ق)، من هدی القرآن، تهران، دار محبی الحسین.
  ۲۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۲ش)، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.



## References:

Holy Qur'an

Nahj al-Balagha

1. Abu Ḥayyan al-Andalusi, Muḥammad ibn Yusuf (1420 AH). Baḥr al-Muḥīṭ fī al-Tafsīr. Beirut: Dār al-Fikr.
2. Bahrānī, Seyyed Hāshim (1416 AH). Al-Burhān fī Tafsīr al-Qur'ān. Tehran: Bunyad Bi'that.
3. Bazargan, Mehdi (1345 SH). Bi'that va īdeolūzhi. Mashhad, Tolo Publications.
4. Bazargan, Mehdi (1347 SH). Barresī nazariyeh Eric Forum. Tehran: Bi'that Publications.
5. Bazargan, Mehdi (1388 SH). Majmū'eh Āthār. Tehran: Sahami Publishing Company.
6. Faḍlullah, Seyyed Muḥammad Hossein (1419 AH). Tafsīr min Waḥy al-Qur'ān. Beirut: Dār Al-Milak Publisher.
7. Ḥijāzi, Muḥammad Maḥmūd (1413 AH). Al-Tafsīr Al-Wādiḥ. Beirut: Dār Al-Jeel al-Jadid.
8. Hosseini al-Āmili, Ja'far Mortaḍa (1403 AH). Al-Ḥayāt al-Siyāsīyah Li al-Imam al-Riḍa (a.s.). Qom: Jāmi'at al-Mudarrisīn.
9. Ibn 'Āshūr, Muḥammad Ṭāhir (1384 AH). Al-Taḥrīr wa al-Tanwīr. Cairo: Dār al-Tunsiyeh.
10. Javadi Amoli, Abdullah (1379 SH). Vilāyāt Faqīh. Qom: Isra'a Publications.
11. Javadi Amoli, Abdullah (1386 SH). Manzilat 'Aql dar Hindise Ma'rifat dīnī. Qom: Isra'a Publications.
12. Javadi Amoli, Abdullah (1390 SH). Tafsīr Tasnim. Qom: Isra'a Publications.
13. Khaṭīb, Abd al-Karīm (n.d). Al-Tafsīr al-Qur'ān li al-Qur'ān.
14. Khosropanah, Abdul Hossein (1382 SH). Āsīb shanāsī dīn pazhūhī Ma'āshir. Tehran: Research Institute of Islamic Culture and Thought.
15. Majlisi, Muḥammad Baqir (1412 AH). Biḥār al-Anwār al-Jāmi'a li dirar Akhbār al-Aimmat al-Aṭḥār. Beirut: Dār al-Wafa Foundation.
16. Makārim Shīrāzī, Nāshir (1362 SH). Tafsīr Nemuneh. Tehran: Dār al-Kutub al-Islamiyyah.
17. Mudarrisi, Seyyed Muḥammad Taqqi (1419 AH). Min huda al-Qur'an. Tehran: Dār Muḥibb al-Ḥusain.
18. Rabbani Golpaygani, 'Ali (1377 SH). Dīn va Dawlat. Research Institute of Islamic Culture and Thought.
19. Soroush, Abdul Karim (1376 SH). Madārā va mudīriyyat. Tehran: Sirat Cultural Institute.
20. Ṭabāṭabāī, Muḥammad Ḥusayn (1403 AH). Al-Mīzān Fī al-Tafsīr al-Qur'ān. Beirut: Mu'ssasat al-'Alami Publication.
21. Tūsī, Muḥammad ibn Ḥasan (1418 AH). Al-Tibyān fī Tafsīr al-Qur'ān. Beirut: Dār Iḥyā Al-Turāth Al-'Arabī.
22. Zuḥaylī, Wahbat Ibn Muṣṭafa (1418 AH). Al-Tafsīr Al-Munīr fī al-'Aqīdat wa al-Sharī'at wa al-Manhaj. Beirut: Dār al-Fikr.

مطالعات  
فقه و حقوق  
دوره دوم  
شماره اول  
پیاپی: ۳  
بهار و تابستان  
۱۴۰۲